



Haj Hemmat

When Haji came, he noticed that the soldiers are not in army camp. He looked for them and was told that they were sent for night battle. He asked: "Have they took enough equipments with them? It is too cold." He was told: " They have taken one blanket and their military equipments."

He was annoyed. When it was the time for rest. He took a blanket and went out of trench. When the soldiers asked him why he doesn't sleep in trench. He answered: " The soldiers are resting in this cold weather with just a blanket. How can I go in a warm trench and rest?"

He took blanket and went to sleep in open air all the night.

ترجمه‌ی شماره قبل

احمد کاظمی

پیرزنی در نجف‌آباد سراغ احمد را گرفت وقتی حاج احمد برای سرکشی آمد به آن پیرزن گفتیم و او حاج احمد ملاقات کرد.

هفته بعد پسر آن پیرزن آمد و تشکر کرد و گفت: حاج احمد مشکل مرا حل کرده است. بعداً معلوم شد که حاج احمد بخشی از ارثیه پدر و مادرش را به آن پیرزن داده بود تا با پرداختن دیه، از زندان رفتن پسرش جلوگیری کند.



از شما خوانندگان عزیز مجله می خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه کرده و به آدرس ما ارسال کنید . به بهترین ترجمه جایزه داده می شود.

برندگان ترجمه‌ی شماره گذشته:

۱ - میمنت علی‌آبادی - اصفهان

۲- غفار محمدی - تاکستان
